



کوروش بزرگ (کوروش شناسی)

کوروش بزرگ در روایات تاریخ نگران ایرانی - محمد ابراهیم باستانی پاریزی

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۸ بهمن ۱۳۹۴ - ۵۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

کوروش آزادی‌بخش ظهور کوروش را در نیمه قرن ششم ق. م باید از معجزات حوادث تاریخ، لااقل برای نژاد آریایی شمرد. در این سال‌ها، دو حکومت بسیار مقتدر و قوی و در عین حال متجمل و ثروتمند، در آسیای صغیر و دشت‌های غربی ایران وجود داشت که یکی دولت لیدی و دیگری دولت بابل بود. اتحاد آریایی حدود نیم قرن قبل از آن یکی از شاهان دلیر کشور کوچک ماد، هووخستر که از ترکتازی و تجاوزات متوالی دولت عظیم آشور واقع در حدود موصل و کرکوک و هلال خصیب فعلی به تنگ آمده بود با لشکری سلحشور ولی کم تعداد به نینوی پایتخت عظیم هفت

کوروش آزادی بخش

ظهور کوروش را در نیمه قرن ششم ق. م باید از معجزات حوادث تاریخ، لاقلاً برای نژاد آریایی شمرد. در این سال‌ها، دو حکومت بسیار مقتدر و قوی و در عین حال متجمل و ثروتمند، در آسیای صغیر و دشت‌های غربی ایران وجود داشت که یکی دولت لیدی و دیگری دولت بابل بود.

اتحاد آریایی

حدود نیم قرن قبل از آن یکی از شاهان دلیر کشور کوچک ماد، هووخشتر که از ترکتازی و تجاوزات متوالی دولت عظیم آشور واقع در حدود موصل و کرکوک و هلال خصیب فعلی به تنگ آمده بود با لشکری سلحشور ولی کم تعداد به نینوی پایتخت عظیم هفت حصاربندی آشور حمله برد و اتفاقاً جنگ را برد و نینوی «شهر خون‌آشام» طعمه آتش شد و دولت آشور به کلی از صفحه جهان برافتاد و نام نینوی فقط برای ضبط در تاریخ ماند. اما دولت ماد هنوز ضعیف‌تر از آن بود که بتواند حواشی فرات و دجله را تا سواحل سیحون و جیحون و از ارس تا دریای گنگ را تحت یک لوا اداره کند.

به سوی مرغزارهای بهشت

بدتر از آن این‌که دولت دیگری در مغرب ایران وجود داشت که بابل بود و با اضمحلال آشور، این دولت بیشتر جان گرفت؛ مملکتی که پایتخت آن در آن زمان نظیر نداشت و دیواری که ۳۰۰ پا ارتفاع و ۷۵ پا عرض آن بود آن را حفاظت می‌کرد و هر ضلع آن دیوار چهار فرسنگ طول داشت و از خاکی که برای ساختن این دیوار به کار برده بودند در کنار دیوار خندقی عمیق ایجاد شده بود و برجی داشت که ارتفاع و عرض آن کمتر از برج ایفل نبود، و این شهر، غرق تجمل و ساحری و بت‌پرستی و جادوگری بود. اخلاق مردمش فحشاء و نابکاری را مقدس می‌دانست و سببیت و زورگویی و میل مفرط به عیش و عشرت در تمام طبقات حکمفرما بود تا بدانجا که به قول هرودت «در محراب معبد برج، فقط یک زن می‌توانست داخل شود و آن زنی بود که خدای بزرگ - مردوک - از میان زنان انتخاب کرده بود و کاهنان بابلی می‌گفتند که خدای بزرگ بابل، شب را با این زن بسر می‌برد!»^۱ چنین بود روحیه اجتماعی شهر بابل که در آن ایام لقب «مرغزارهای بهشت» به خود گرفته بود.^۲

به سوی پایتخت قارون

کمی دورتر، کشور لیدی بود، سرزمینی که ثروت پادشاه مقتدرش کرزوس که باید او را قارون روزگار شناخت همه سواحل غربی آسیای صغیر و جزایر دریای اژه و مدیترانه و حتی شهرهای یونان را برده و بنده خود ساخته بود، ثروت

و جواهرات و اشیاء نفیسه کرزوس و خزانه‌های او چشم مشاهیر یونانی را خیره کرده بود، و کار بدانجا کشیده بود که حتی کاهن معبد دلف، به نفع کرزوس از خدایان الهام می‌گرفت زیرا کرزوس سه هزار حیوان قربانی معبد کرد و تختی مطلا و جامه‌ها و گلدان‌های زرین و البسه ارغوانی فاخر و جواهر قیمتی که از جمله گردن‌بند و کمربند همسرش بود با مجسمه‌ای از یک شیر که از طلا ساخته شده بود و ده تالان (نودمن) و زن داشت به معبد دلف هدیه داده بود.^۳

این پادشاه با حکام ماد خویشاوندی خانوادگی نیز داشت. با این حساب تکلیف‌نژاد آریایی معلوم بود، اگر وضعی به وجود نمی‌آمد که سرزمین‌های ماد و پارس و خراسان و مکران و باختر و بلخ را متحد کند، اضمحلال این نواحی مسلم و قطعی بود یا از طرف بابل یا از طرف لیدی.

در چنین موقعیتی بود که کوروش قیام کرد. او متوجه شده بود که آژیدهاک پادشاه خودکامه و متجمل و جابر ماد نخواهد توانست این سرزمین را اتحاد بخشد، نخست به فکر تسخیر ماد افتاد و در سال ۵۵۵ بود که همدان سقوط کرد و ثابت شد «قومی که افراد آن شلوارهای گلدوزی ظریف در بر می‌کنند، در میدان جنگ قادر به دفاع از افتخارات خود نخواهند بود.»^۴

کوروش توانست با اتحاد طوایف پارس و ماد و مکران و پارت (خراسان) وحدت آریایی را پدید آورد. این وحدت به او این قدرت را بخشید که به فکر تسخیر سارد افتد و برای انجام این منظور قبل از آن‌که اتحادی در میان سارد و بابل پیش آید به نواحی غربی تاخت و تا بابل خواست از خواب شهوت‌آلود خود برخیزد، سارد را در هم کوفت و کرزوس را از تخت جبروت خود پائین کشید.^۵ (۵۴۷ یا ۵۴۶ ق. م.)

ای بابل رهن

پس از آن نوبت بابل بود. بابل خطری بزرگ برای ایران محسوب می‌شد. علاوه بر این یک انگیزه دیگر نیز کوروش را به فتح بابل می‌انگیخت و آن صیت ظلم و جوری بود که نام بخت نصر در گوش‌ها افکنده بود، پادشاهی که قلاب زنجیر را به زبان یکی از مخالفین خود کوفت و او را چون سگ به پایه تخت خود بست: حاکمی که با دست خود با خنجر مطلا و مرصع چشمان پادشاه فلسطین را از کاسه بیرون کشید و معبد سلیمان را آتش زد و دستور داد زیباترین اسرای یهود را برگزیدند و زبان و چشم آن‌ها را بریدند و بیرون کشیدند و احشاء آن‌ها را به درآوردند و زنده زنده پوست از تن آنان کردند و سپس آن‌ها را به دار آویختند.^۶

بخت‌النصر، یهود را بدینسان به اسارت به بابل آورد. سال‌ها هزاران هزار خانواده یهودی در بابل به پست‌ترین وضعی روزگار می‌گذراندند و هر روز صبح که این بردگان بینوا، زباله و خاکروبه و بقایای عیاشی‌ها و شهوت‌رانی‌های شبانه بابلیان را جمع می‌کردند و از شهر خارج می‌ساختند سرود رجعت به فلسطین می‌خواندند و زبان حالشان گویای این آیه تورات بود که: «ای بابل راهزن، خوشبخت کسی که سزای ترا در کفت گذارد؛»

بعضی برگزیدگان قوم که متوجه روی کارآمدن کوروش شده بودند و از طرفی متوجه شدند که از شرق و سلاطین شرقی بوی عنایت و توجه می‌آید خصوصاً با کوروش به مکاتبه پرداختند و به او متوسل آمدند و آن‌طور که می‌دانیم

در هنگام حمله کوروش خدمات گرانبهایی هم به او کردند و بابل فتح شد.

ورود سربازان پارسی را به شهر، سالنامه‌های بابلی در سال ۵۳۸ نوشته‌اند. فردا مردم که منتظر اعلامیه «حکم می‌کنم» سلطان فاتح بودند بر در و دیوار اعلامیه فاتح را خواندند. عنوان اعلامیه کوروش که در سالنامه نبونید نیز ضبط شده بدین شرح در شهر پخش شد: «به مردم شهر امان داده شده... کوروش به تمام اهالی شهر بابل امان داده است.»

کوروش سپس روحانیون بابل را احضار کرد و آنان را در انجام مراسم مذهبی آزاد گذاشت و گفت در این باره روحانیون نظر خود را اعلام دارند. روحانیون بابل اعلامیه‌ای صادر کردند که طی آن گفته شده بود: «... نبونید... خیال‌های بد کرد و در پرسش مردوک شاه خدایان به اهمال و مسامحه قائل شد. مردم استغاثه کردند. مردوک رحم آورد و در جست‌وجوی پادشاهی عادل شد کوروش پادشاه انشان را برای سلطنت عالم طلبید به کارهای او و قلب عدالتخواه او برکات خود را نازل کرد». پس از صدور بیانیه روحانیون کوروش اعلامیه معروف خود را که باید آن را اولین اعلامیه حقوق بشر دانست بدین مضمون منتشر کرد:

منم کوروش

«منم کوروش شاه دنیا. شاه بزرگ. شاه قوی. شاه بابل. شاه سومر و اکد. شاه چهار کشور، پسر کمبوجیه شاه بزرگ، شاه شهرانشان، نوه کوروش، شاه بزرگ، شاه شهرانشان، از اعقاب چیش‌پش، شاه بزرگ، شاه شهرانشان، شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر بعل و نبو است و حکمرانی‌اش به قلب آن‌ها نزدیک است. چون من بی‌جنگ و جدال وارد تین‌تیر (بابل) شدم با شادمانی و سرور مردم، در قصر پادشاهان بر تخت نشستم. مردوک خدای بزرگ قلوب مردم را به سوی من متوجه ساخت. چون من پیوسته در خیال ستایش او بودم. سپاه عظیم من به آسانی وارد بابل شد. نگذاشتم که دشمنی به سومر و اکد پای گذارد. اوضاع داخلی بابل و امکنه مقدس آن مرا متأثر کرد و اهالی بابل به اجرای آرزوهای خود توفیق یافته از بند تسلط اشخاص بی‌دین رها شدند. از خرابی خانه‌های ایشان جلوگیری کردم نگذاشتم که دارایی مردم ناچیز شود، مردوک خدای بزرگ از کارهای من خرسند شد و چون با سرور واقعی مقام خدایی او را ستایش می‌کردم مرا که کوروشم و او را می‌ستایم و پسر کمبوجیه، و تمام سپاه مرا از طریق عنایت به برکات خویش نائل گردانید، پادشاهانی که در تمام کشورهای جهان در قصرهای خود نشسته‌اند از دریای برین تا دریای زیرین... و پادشاهان مغرب که در چادرها به سر می‌برند همگی باج‌های فراوان آوردند و در بابل پای مرا بوسه زدند... از آشور و شوش، آگاده، اشنوناک، زامبان، متورنو با ولایت گوتی‌ها و شهرهایی که آن سوی دجله قرار دارد و در روزگار پیش ساخته شده - خدایانی را که در اینجا زندگی می‌کردند به جاهای خود بازگردانیدم تا همیشه در جای خود بمانند. مردم اینجا را جمع کردم. خانه ایشان را از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را که نبونید به بابل آورده و سبب خشم خدای خدایان شده بود به امر مردوک خدای بزرگ بی‌هیچ گونه آسیبی به قصور ایشان که موسوم به «شادی دل» بود باز گردانیدم».

به این طریق کوروش توانست با ایجاد مرکزیت و قدرت در سرزمین ایران و تحکیم موقعیت نژاد آریایی و منکوب

ساختن دشمنان چنان پایه‌ای برای حکومت بریزد که نه تنها خود و اعقابش یعنی خاندان هخامنشی بیش از دو‌یست سال حکومت مقتدر داشته باشند، بلکه اگر امروز هم پس از ۲۵۰۰ سال هنوز سرزمین آریا در دنیای پرتلاطم سیاست و قوانین اکل و ماکول خود را محفوظ داشته است و اگر امروز بحق خاطره ۲۵۰۰ سال سلطنت خود را جشن می‌گیریم و به یاد آن مراسمی برپا می‌داریم از یمن اراده او است.

کوروش علاوه بر مقام حکومتی و سلطنتی خود یک جنبه اخلاقی و روحانی نیز یافته است که در میان همه حکمرانان عالم منحصر به فرد است و آن موهبتی خدایی است که کمتر نصیب اهل سیاست و به قول شیخ ابواسحق شیرازی «ظلمه» می‌شود.

کوروش، سرمشق اخلاق و نمونه یک انسان آزاد و نماینده یک حقیقت روحانی و خدایی یعنی وسیله نجات بندگان از بردگی و اسارت بود. کوروش با رفتاری که در برابر اقوام مغلوب داشت و با فداکاری و انسانیتی که برای نجات قوم اسیر یهود نمود تا بدانجا رسید که این قوم او را برگزیده خداوند و مسیح موعود شمرند و این نکته نه تنها در کتب یهود، بل آنطور که مرحوم ابوالکلام آزاد ثابت کرده است در کتاب آسمانی مسلمانان یعنی قرآن نیز تلویحاً بدان اشارت شده است.

مرحوم ابوالکلام با توجه به اسناد و مدارک موجود خیلی به مقصود نزدیک شده و تقریباً اثبات کرده است که ذوالقرنین مذکور در قرآن، همان کوروش کبیر است البته این تحقیقات شاید صددرصد کافی و رسا به مقصود نباشد و خیلی از دانشمندان در نتیجه‌گیری از آن تأمل داشته باشند، اما اگر متوجه شویم که هنوز هم مسئله ذوالقرنین در قرآن جزء غوامض و مسائل حل نشده است و اگر توجه کنیم که هیچکدام از شخصیت‌هایی که ذوالقرنین دانسته شده‌اند از لحاظ خصوصیات نزدیک‌تر از کوروش به این شخصیت روحانی و سیاسی نیستند، ارزش تحقیق مرحوم ابوالکلام را خصوصاً از نظر ملیت و ایرانی بودن درک می‌کنیم.

کوروش در روایات ما

متأسفانه تاریخ حیات این پدید آورنده مدنیت آریایی بر ما روشن نیست. مطالبی که از زندگانی او داریم مربوط به مورخین یونانی است. مورخینی که سال‌ها بعد از کوروش می‌زیسته‌اند و از کشوری بودند که صدها فرسنگ تا پارس فاصله دارد و زبان آن‌ها هیچ نسبتی با زبان فارسی نداشته است و از نظر تاریخ و فرهنگ و آداب کمتر مناسبتی با هم داشته‌اند و علاوه بر آن وقایع زمان او را فقط تا آنجا ضبط می‌کرده‌اند که مربوط به تاریخ یونان می‌شده است. این است که دوران کودکی کوروش، محیط زندگانی او، وضع حکومت و سیاست فلات ایران، حکام و امرای قبلی کوروش و بسیاری از اختصاصات ملی و مملکتی بالکل مجهول مانده است.

بنده در طی مرور بعض تواریخ شرقی، متوجه شدم که نام کوروش در بسیاری از این کتاب‌ها آمده است. منتهی منبع و مأخذ اصلی آن کتب نیز بیشتر روایات یهود بوده است و جز یکی دو مورد، منبع دیگری مورد استفاده آنان قرار نگرفته و بدین جهت فقط از یک نقطه نظر به احوال کوروش می‌نگرد و آن مسئله بنی‌اسرائیل است و لاغیر، طبعاً چنین روایاتی که جنبه مذهبی هم دارد اغلب با اساطیر و افسانه آمیخته است و از نظر تاریخی مغشوش و

درهم می‌شود. با همه این‌ها در همین کوره راه‌ها باز ممکن است به منزلی از منازل مقصود رسید.

نخستین مطلبی که از این روایات برمی‌آید این است که در آن عهد - زمان شروع حیات سیاسی کوروش - مرکزیت حکمت و سیاست کشور ایران در بلخ بوده است و سلاطین ایرانی که به کیانیان معروفند در این شهر که «شهر زیبا» ۸ هم خوانده شده حکومت می‌کرده‌اند و حکام و ولاتی به شهرهای ایران می‌فرستاده‌اند و زردشت در زمان یکی از همین سلاطین یعنی ویشتاسب ظهور کرده است.

در این روزگار، انقلابات و آشفتگی‌هایی در مغرب ایران یعنی در حدود بابل و خوزستان (عیلام و انزان) پیش آمده است و خصوصاً مسئله یهود ایجاد ناراحتی‌هایی نموده بود تا به قول طبری، «فاختار (بهمن) من اهل بیت الملکه داریوش بن مهری ولد مادی بن یافث بن نوح و کان بن اخت بخترشه (بخت نصر) و اختار کی‌رش کیکوان من ولد غیلم بن سام، و کان خازناً علی بیت مال بهمن و اخشویرش بن کی‌رش بن جاماسب الملقب بالعالم و.....» ۹

در اینجا باید توضیح دهم که پیش از آن‌که صحبت از کوروش به میان آید، لهراسب پادشاه بلخ برای آرام ساختن نواحی شام و اورشلیم بخت‌نصر را به مغرب فرستاد و او موفق به آرام کردن آن نواحی شد. اما بنی‌اسرائیل از او فرمان نبردند و او بر ایشان حمله برد و «شمشیر به بنی‌اسرائیل اندر نهاد و مردان ایشان را می‌کشت و زنان و کودکان را برده و اسیر می‌گرفت.»

از آن ضعیفان که مانده بودند و از شمشیر بخت‌نصر رسته بودند... به مصر شدند... چون بخت‌نصر بشنید... به مصر شد و با مالک مصر حرب کرد و بر وی دست یافت و او را بگرفت و بکشت... پس از حدود مغرب بازگشت و باز به عراق آمد به لب دجله به خلقی بسیار از اسیران و با غنیمت و خواسته بی‌مر، از هر شهری اسیران داشت بسیار از بنی‌اسرائیل و از مصر و از فلسطین ۱۰ و بیت‌المقدس همه ویران شده بود و سقف‌های آن افتاده، و خلق تبه شده و درختان را بر پای مانده و کس نبود که بخورد و جوی‌های آب روان... و خدای تعالی بر بنی‌اسرائیل دوباره خشم گرفت و بخت نصر را بر ایشان مسلط گردانید و برگماشت تا همه را می‌کشت و زن و فرزندشان را آورده و برده می‌کردند... یکبار به روزگار ملک لهراسب‌اندر، و این دوم بار به روزگار ملک بهمن پسر ملک گشتاسب...» ۱۱

داستان هجوم بخت‌نصر در دوبار به روایات تاریخی به تکرار آمده است و هرچند فاصله زمانی آنرا کم و بیش نوشته‌اند اما به هرحال خساراتی که به قوم یهود وارد شد غیرقابل جبران بود و به قول مسعودی تعداد کسانی که از یهود اسیر شدند هیجده هزار تن بود. ۱۲

پس از مرگ لهراسب و روی کار آمدن گشتاسب، او از خرابکاری بخت‌نصر در اندوه شد. «کس فرستاد بزمین عراق و بابل... و بخت‌نصر هم آنجا نشست ساخته بود. سرهنگی بود نام او کورس و مر بخت‌نصر را از آن ولایت معزول کرد و به در خویش باز خواند به بلخ، و مر آن طرف را بدین کورس داد.» ۱۳

در صورتی که این روایت را بخواهیم بپذیریم، باید این کوروش را که معاصر با بخت‌النصر بوده است کوروش دوم پدر کمبوجیه دوم ۱۴ و بالتیجه جد کوروش سوم (کوروش بزرگ) بدانیم که از طرف گشتاسب به سرزمین‌های مغرب گسیل شده است.

در همین ایام که گشتاسب و پسرش بهمن با همکاری یکدیگر سلطنت می‌کردند. ترکان (قبایل زردپوست و ماساگت‌ها- سک‌ها) بر نواحی شرقی ایران و خصوصاً بلخ هجوم آورده بودند و پدر و پسر (بهمن) ناگزیر شدند بیشتر وقت خود را صرف دفع ایشان نمایند و در این جنگ‌ها شکستی نیز نصیب مردم بلخ شد و زن گشتاسب که در بلعمی «حوطس» خوانده شده و شاید صورت محرفی از کلمه «آتوسا» باشد به قتل رسید (باید توضیح داد که کوروش دوم جد کوروش بزرگ و همچنین کوروش بزرگ هر دو دختری به نام «آتوسا» داشته‌اند).

چندی بعد گشتاسب درگذشت و بهمن پسر گشتاسب و بنا به روایتی نوه گشتاسب (پسر اسفندیار) به پادشاهی رسید و او خواست به کمک بخت‌نصر که قاعداً باید غیر از بخت‌النصر سابق‌الذکر باشد (و هر چند کتب تاریخی هر دو را یکی پنداشته‌اند) اوضاع مغرب را مجدداً آرام کند. بخت‌نصر «پنجاه هزار مرد از لشکر برگزید و سیصد سرهنگ و از خاندان‌های ملک چهار تن تا وزیران او باشند: یکی را نام داریوش بن مهری دوم کی‌رش بن کیکوان ۱۵ و او خازن بهمن بود و سه دیگر احشوریش و چهارم بهرام بن کی‌رش ۱۶ و سپاه بکشید و رفت سوی زمین عراق و بابل... و سپاهی را همی گرد کرد و برگ می‌ساخت، و از فرزندان سنحاریب (سنحاریب) یک تن مانده بود به زمین بابل نام او بخت‌النصر بن نبوزرادن و ملک موصل او را بود. ۱۷

در اینجا باید متوجه شد که در این دوره از تاریخ نام چند تن بخت‌نصر می‌آید که هر کدام از نظر حوزه حکمرایی و زمان حکومت تفاوت دارند و اکنون باز بر سر سخن رویم: «بخت نصر آهنگ شام کرد و بیت‌المقدس را ویران کرد و خلقی از بنی‌اسرائیل بکشت و خلقی بسیار برده کرد که اندر سپاه او صد هزار غلامچه بود نارسیده. به جز از بزرگان و زنان و دختران، آنگاه سپاه خویش را بفرمود تا به بیابان آن ناحیت اندر شد - و هر یک سپری با او بود حرب را - آن سپر پر خاک کردند و ریگ بیاوردند و به شهر بیت‌المقدس برافکندند تا آن شهر به زیر ریگ اندر پنهان شد، چنانکه اثرش نماند... اسیران را بر گرفت از بنی‌اسرائیل و سوی عراق باز آمد و به ملک بنشست و از بردگان بنی‌اسرائیل از غلامان و پیغمبرزادگان و مهترزادگان صدهزار و چهار هزار برگزید و پیش خویش اندر بندگی برپا می‌کرد... و در آن ملک چهل سال بماند پس بمرد، او را پسری آمد نام وی اولمروخ... پس بمرد و از او پسری بماند به نام اوبلتنصر ۱۸... یکسال اندر ملک بود... داریوش او را بکشت... و سه سال اندر ملک بیود و از آن چهارگانه که با بخت‌النصر بودند، داریوش و کی‌رش با او مانده بود و چون سه سال از ملک داریوش ماذی بگذشت بهمن او را عزل کرد و کی‌رش الغیلمی را ملک عراق و شام داد و به وی نبشت که با بنی‌اسرائیل مهربانی کن تا هر جای که خواهند بباشند یا به زمین خود باز شوند. ۱۹

بخت‌نصر با یهود خشونت بسیار روا داشته بود و وضعی پیش آورده بود که منجر به اسارت آنان و خرابی بیت‌المقدس شده بود. پس از آن‌که بلتئصر به حکومت بابل منصوب شد، بهمن فرمان عزل او را صادر کرد و حکومت حدود بابل را به داریوش ماذی سپرده ۲۰ و معلوم است که کاری از او برنیامده و به ناچار این وظیفه را به عهده کوروش سپرده است «ثم عزله بهمن (ای عزل داریوش) و ولی مکانه کی‌رش الغیلمی من ولدغیلم...» ۲۱

در روایات اسلامی نام کوروش بسیاری از جاها به صورت کیرش (کی‌رش، کی‌ارش، سیروس؟) آمده است و این کوروش اصلاًغیلمی (عیلامی؟) بوده است طبری گوید: «قد زعم بعضهم (ای بعض المورخین) ان کی‌رش هو بشتاسب و انکر ذلک من قبله بعضهم و قال کی‌ارش انما هو عم لجد بشتاسب و قال هو کی‌ارش اخو کیکاوس بن

کتیبه بن کیقباد الاکبر و ویشتاسب الملک هو ابن کیلهر اسب بن کیوجی (کبوجیه) بن کیمنوش بن کیقاس بن کیه بن کیقباد الاکبر» ۲۲

و البته این را می‌دانیم که ویشتاسب (بشتاسب) پدر داریوش کبیر با کوروش سوم (کوروش بزرگ) از دو رشته نسبت خود را به کبوجیه اول پسر چیش پش اول پسر هخامنش می‌رسانده‌اند. گفتیم روایات اسلامی در این باب مغشوش است معذک جزئی از حقیقت را دارد. ابن خلدون هم در باب انتصاب کوروش گوید: «و قیل ان بهمن، بعث داریوش من ملوک ماری (ماد) بن نانب و کی‌رش بن کیکوس (قمبوزس، کمبوجیه؟) من ملوک بنی علیم (عیلام؟) بن سام...» ۲۳

تقریباً در همه تواریخ برای دادن انتظام نقاط غربی و خصوصاً خوزستان نام کوروش و داریوش مادی همراه برده شده نیز می‌دانیم که داریوش بزرگ قبل از قتل گئومات و رسیدن به سلطنت والی فارس از جانب کوروش بوده است.

در باب علت انتخاب کوروش همه مورخین نوشته‌اند که برای حل مسئله یهود و ترمیم مظالم بخت‌النصر انجام گرفته است. طبری گوید: «فلما صار الامر الی کی‌رش، کتب بهمن ان یرفق ببنی اسرائیل و یطلق علیهم النزول حیث احبوا و الرجوع الی ارضهم...» ۲۴

ابن البلخی گوید: «چون بخت النصر گذشته شد پسرش داشت نمرود نام یک چندی به جای پدر بنشست و بعد او پسرش داشت بخت‌النصر نام همچنین پدر داشت (?) اما کار ندانستند کرد و بهمن او را عزل فرمود و به جای او کی‌رش را بگماشت و تمکین داد و فرمود تا بنی‌اسرائیل را نیکو دارد و ایشان را باز جای خویش فرستد و هر که را بنی‌اسرائیل اختیار کنند، بر ایشان گمارد، ایشان دانیال علیه‌السلام را اختیار کردند و این کی‌رش را نسبت این است: کی‌رش بن احشوارش بن کیرش بن جاماسب بن لهراسب...» ۲۵

ابن خلدون نیز به روایتی نام پدر او را اخشوارش (خشایارشا؟) نوشته است گوید: «و قیل ان کی‌رش هو ابن اخشوارش بن جاماسب بن لهراسب و ابوه اخشوارش...» ۲۶ ولی همان روایت نخست یعنی «کی‌رش بن کیکو» را ترجیح می‌دهد و گوید: «و کتب الیه بهمن بان یرفق ببنی اسرائیل و یحسن ملکتهم و ان یردهم الی ارضهم، ففعل...» ۲۷

کوروش به دستور بهمن با بابل جنگید و یهود را به بیت‌المقدس باز پس فرستاد، مسعودی گوید: «و قیل انه (ای بهمن) فی ملکه رد بقا یا بنی‌اسرائیل الی بیت‌المقدس، فکان مقامهم ببابل الی ان رجعوا الی بیت‌المقدس سبعین سنه و ذلک فی ایام کورس الفارسی الملک علی العراق من قبل بهمن و بهمن یومئذ ببلخ...» ۲۸ و حمزه اصفهانی گوید: «و یقال ان الذی ادعا ربنا (ای بناء بیت‌المقدس) الی العماره بعد سبعین سنه ملک اسمه بالعبرانیه کوروش و تزعم الیهود انه بهمن بن اسفندیار و ذلک غیر موافق لتاریخ الفرس...» ۲۹

در تفسیر ابوالفتوح آمده است: «خدای تعالی بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان پارس را نام او کوروش و او مردی بود مؤمن که: برو و بنی‌اسرائیل را از دست بخت‌النصر بستان و حلی بیت‌المقدس از او بستان و باز جای خود بر، او برفت و با بخت‌النصر کارزار کرد و بنی‌اسرائیل را از دست او بستد و حلی بیت‌المقدس باز گرفت و

باز جای آورد. ۳۰

خواندمیر گوید: «چون گشتاسب از خرابی بخت‌النصر در بیت‌المقدس وقوف یافت کوروش نامی را به ایالت ولایت بابل نامزد نموده بخت‌النصر را باز طلبیده حکم فرمود که دست از اسیران بنی‌اسرائیل بدارد تا بوطن مألوف رفته در تعمیر اراضی مقدسه لوازم اهتمام بجای آورند.» البته این نکته که کوروش با بخت‌النصر جنگیده باشد اشتباه است و روایات اسلامی عموماً به صورت مغشوش و آن نیز به علت شهرت بخت‌النصر، نام او را در جنگ بابل آورده‌اند و حال آن‌که کوروش سال‌ها بعد از مرگ بخت‌النصر و با یکی از جانشینانش یعنی نبونید جنگیده بود. ابن خلدون تا حدی صورت صحیح واقعه را آورده و گوید: «و کان مده دولته (ای دوله بخت‌النصر) خمساً و اربعین سنه و ملک بعده اوایل مروماخ ۳۱ ثم بعده ابنه فیلسنصر بن اوایل ثم غلب علیهم کوروش و ازال ملکهم، و هوالذی رد بنی اسرائیل الی بیت‌المقدس، فعمروه وجددوا به ملکا.» ۳۲

و در باب آبادان ساختن بیت‌المقدس نیز مورخین همداستانند، بیرونی گوید «و قد بناه (ای بنی بیت‌المقدس) کوروش عامل بهمن علی بابل و اعاد عماره الشام...» ۳۳ ابن اثیر جریان واقعه را بدین‌صورت آورده است: «چون اراده خداوندی به بازگشت بنی‌اسرائیل به بیت‌المقدس قرار گرفت، بخت‌النصر مرده بود. بعد از او پسرش اولمردج (ص: اول مردوخ) به سلطنت رسید و بیست‌وسه سال حکومت کرد و سپس از دنیا رفت و پسر او که بلتشر نامیده می‌شد به سلطنت رسیده و پس از یکسال سلطنت توسط پادشاه فارس معزول شد.» ۳۴

حمدالله مستوفی گوید: «بخت‌النصر بکین یحیی پیغمبر بیت‌المقدس خراب کرد... تا ملکی از ملوک فارس که بنی‌اسرائیل او را کوشک ۳۵ (ظ: کوروش) و فارسیان گودرز اشغانی (؟) خوانند آن‌را به حال عمارت آورد.» ۳۶

این‌که کوروش نماینده و عامل و کارگزار بهمن در خوزستان و بابل باشد، آنقدرها با روایات یونانی و آنچه امروز از تاریخ زندگی کوروش داریم مابینت و مخالفت ندارد. زیرا اولاً دوران زندگی کوروش را یونانیان خیلی مبهم و تاریک و افسانه‌آمیز نوشته‌اند و روی کارآمدن او به روایت آن‌ها غیرطبیعی است، و حال آن‌که روایات اسلامی به ظاهر طبیعی‌تر می‌نمایند. این‌که دولتی عظیم در سواحل آمودریا و بلخ بوده باشد که بر تمام فلات ایران حکومت کند، هیچ استبعادی ندارد و این‌که یکی از افراد نزدیک خاندان سلطنت به حکومت خوزستان و انزان و برای سرکوبی حکام بابل انتخاب شود، هیچ مستبعد نیست.

منتهی می‌آید این مطلب که چگونه بعد از کوروش حکومت به فارس منتقل شد و دیگر نامی از بلخ نماند و یونانیان نامی از آن نبردند، گفتیم که یونانیان مطالب را تا آنجا آورده‌اند که با تاریخ آنان مربوط بوده است و این ارتباط از زمان کوروش و جانشینانش شروع می‌شود. اما سقوط دربار بلخ، اینهم امری طبیعی است زیرا دربار آشفته بهمن و اختلافات اسلافش اسفندیار و سایر شاهزادگان که در افسانه‌ها هم آمده است منجر به ضعف این دستگاه شده و در این میان، جوانی به نام کوروش که با فتوحات خود در غرب نام و نشانی یافته بود، قدرت و سلطه سلطنتش را از سواحل آمودریا به سواحل کارون و دجله منتقل ساخته است.

کورش و بنی اسرائیل

از این تاریخ یعنی پس از فتح بابل است که کورش تاجگذاری می‌کند و ادعای سلطنت می‌نماید. ابن خلدون گوید: «وانفرد کورش بالملک علی فارس و مادی...» ۳۷ و طبری با تردید گوید: «... قال و لم یملک کی‌ارش قط، و انما کان مملکا علی خوزستان و مایتصل بهامن ارض بابل من قبل کیکاوس...» ۳۸ مسعودی در این باب توضیح دیگری دارد و گوید: «و فی وجه آخر من الروایات، ان کورس کان ملکا برأسه لا من قبل بهمن...» و ان کورس من ملوک الفرس الاولى...» ۳۹

نکته دیگری در روایات اسلامی هست که باید باز گشود. این نکته تا حدی علت توجه کورش را به یهود می‌رساند. ابن البلخی گوید: «و مادر این کی‌رش دختر یکی بود از انبیاء بنی اسرائیل مادر او را «اشین» گفتندی و برادر مادرش او را توریه آموخته بود و سخت دانا و عاقل بود و بیت المقدس را آبادان کرد به فرمان بهمن و هرچه از مال و چارپایان و اسباب بنی اسرائیل در خزانه و در دست کسان بخت‌النصر در خزانه بهمن مانده بود به ایشان داد و بعضی از اهل تواریخ گفته‌اند کی در کتابی از آن پیغمبر بنی اسرائیل یافته‌اند که ایزد عزوجل وحی فرستاد بهمن را کی من ترا گزیدم... و این توفیق یافت و نام او در کتاب کورش است...» ۴۰

این نکته را دیگران نیز گفته‌اند و در واقع تخلیطی بوده است که بین بهمن پادشاه بزرگ و کورش عامل نامدار و معروف او شده است. حمدالله مستوفی نیز گوید: «... در کتب بنی اسرائیل نام او (بهمن بن اسفندیار) کورش ملک آمده است» ۴۱ و حمزه اصفهانی گوید: «والاسرائیلیون یزعمون ان بهمن یبسمی بلغتهم فی کتب اخبارهم کورش» ۴۲ مسعودی گوید: «گفته شده است که مادر کورش از بنی اسرائیل بود و دانیال کوچک دانی او محسوب می‌شد.» ۴۳ و ابن خلدون گوید: «یقال انه الذی رد بنی اسرائیل الی بلادهم و ان امه کانت من بنی طالوت و یقال ذلک هو حافد بهمن.» ۴۴

ابن اثیر آرد: «... آنگاه کی‌رش به سلطنت رسید که ۱۳ ساله بود و توره می‌دانست و به زبان و خط یهودی آشنا بود و سخنان دانیال و امثال او را درک می‌کرد... او دانیال را منصب قضا داد و آنچه که بخت‌النصر به غنیمت از بیت المقدس آورده بود بازگرداند و بیت المقدس را آبادان نمود.» ۴۵

میرخواند نوشته است: بهمن در زمان سلطنت خود پسر بخت‌النصر را از ولایت بابل معزول کرد و کورش را که از اولاد لهراسب بود و مادرش دختر یکی از فرزندان بنی اسرائیل بود بر آن دیار والی گردانید امر فرمود که اسیران بنی اسرائیل را به سرزمین بیت المقدس فرستد و هر کس را که ایشان خواهند بر ایشان والی گرداند. کورش آن قوم را جمع کرده دانیال را به حکومت بنی اسرائیل نامزد فرمود. ۴۶

یحیی بن عبداللطیف قزوینی گوید: «... به همین ولایت بسیار در حکم آورد و پسر بخت‌النصر را از بابل معزول کرد و کورش ۴۷ از اسباط جاماسب بن لهراسب (را) که مادرش از یکی انبیای بنی اسرائیل بود به عوض بفرستاد و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس آورد و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد، و کی‌رش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام را به اتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشان را باز به مقام خویش گسیل کرد... و مادر بهمن از اولاد طالوت بود...» ۴۸

خواندمیر، اقدام کوروش را در آزاد کردن بنی اسرائیل به توصیه مادر می‌داند و گوید: «در متون الاخبار مسطور است که یکی از ملوک همدان کوروش نام از والده خود که از جمله سبایای بنی اسرائیل بود بعد از وقایع مذکور، کیفیت عظم شان و رفعت مکان بین‌المقدس و مسجد اقصی را شنید بر چگونگی احوال اسرائیلیان مطلع شده به اموال بی‌قیاس و سی‌هزار نفر از استادان بنا و سایر هنرپیشگان به بیت‌المقدس شتافت و همت بر تعمیر آن بلده و ارتفاع آن گماشت.» ۴۹

این نکته که کوروش از طرف مادر به بنی اسرائیل منصوب باشد و مادرش کنیز کی یهودی باشد ممکن است از جهت توجهی که یهود به کوروش داشته‌اند در تواریخ آنان منعکس شده باشد و اصولاً انتساب سلاطین مقتدر و نیکنام به اقوام و ملل تازگی ندارد. ولی به هرحال مطلبی است که تقریباً در تمام کتب تاریخ اسلامی منعکس شده است.

مرد دو رگ

علاوه بر این، در تاریخ هردوت نکته‌ای ذکر شده است که به نظر من مورد تأمل باید قرار گیرد و آن این است: هنگامی که کرزوس از خیال حمله کوروش به سارد آگاه شد، هدایایی به معبد دلف فرستاد و از کاهن معبد در مورد سرنوشت جنگ استشاره کرد «پی‌تی» جواب داد:

«روزی که قاطری (!) پادشاه مردم ماد شود،

در آن زمان ای مرد لیدی که پاهای ظریف داری، در طول رود پر خاک و سنگ هرموس بگزی و پشت بر جای کن... ۵۰ و چون باز تکرار سؤال کردند، پاسخ داد: «اگر پادشاه لیدی دست به جنگ زند، امپراطوری بزرگی منهدم خواهد شد...» مقصود از نقل عبارت پی‌تی، کلمه قاطر است. جواب پی‌تی را بیشتر جاها قاطر ترجمه کرده‌اند، و ظاهراً ابهامی دارد به مرد «دو رگه» یعنی کسی که پدر و مادرش از یک‌نژاد نباشند.

آلبرشاندور فرانسوی Mulet را در اینجا به معنی کسی که از دو نژاد و دو خون مختلف باشد ترجمه کرده است. ۵۱ مفسرین این عبارت - از جمله مرحوم پیرنیا - عقیده دارند که در این عبارت مقصود از قاطر، وضع نژادی کوروش است که به روایت افسانه‌ای هردوت از دو خانواده ماد و پارس بوده است. یعنی مادرش «ماندانا» مادی بوده و پدرش پارسی ۵۲ زیرا یونانیان آن زمان در حقیقت ماد و پارس را آنقدرها از هم جدا نمی‌دانستند و حتی همه جنگ‌های پارسی و هخامنشی را جنگ‌های مادی خوانده‌اند و اصولاً در تاریخ ما هم ماد و پارس هر دو ایرانی و از یک نژادند.

مدت حکومت کوروش را بر بابل، طبری سه سال نوشته است «و کان ملک کی‌رش علی بابل و مایتصل بها ثلاث سنین.» ۵۳ و ضمناً از زمانی که به حکومت منصوب شده است مجموعاً ۲۲ سال نوشته شده «و کان ملک کی‌رش مداخل فی ملک بهمن و خمانی، اثنتین سنه» ۵۴ ابن اثیر نیز گوید که کوروش ۲۲ سال حکومت کرد ۵۵ و مسعودی آن را بیست و سه سال دانسته است «و کانت مده ملک کورس ثلاثاً و عشرين سنه» ۵۶

از تواریخ یونانی و سالنامه بابل هم برمی‌آید که کوروش در حدود ۵۵۰ ق م بر اژیدهاک پیروز شده و در ۵۴۶ لیدی را تصرف کرده و در ۵۳۸ بابل را شکست داد و در ۵۲۹ در گذشته است بنابراین مدت حکومت او درست مطابق روایات

اسلامی نزدیک ۲۲ سال می‌شود.

کوروش و مشرق

از کارهای دیگر کوروش، سپهبد بابل ۵۷، توجه اوست به مشرق و اتفاقاً در روایات اسلامی هم افسانه‌ای در این باب هست. توجه کوروش به مشرق دو بار صورت گرفته که بار نخست، بعد از فتح ماد بوده است و بار دوم در پایان عمر کوروش انجام گرفته است. البته مقصود از مشرق در اینجا مشرق فارس است.

مورخین یونان در این باب، چون مستقیماً به تاریخ آنان مربوط نبوده فقط اشاره‌ای دارند. کتزیاس گوید: کوروش پس از فتح ماد به امور مشرق ایران پرداخت و به طرف باختر راند. باختری‌ها تمکین کردند اما سکاها مطیع نشدند و جنگ سختی رویداد و طرفین پافشردند تا بالاخره سکاها شکست خوردند و سردارشان دستگیر شد.

در اوایل کار، کوروش قبل از همه تکلیف ماد و سپس «مشرق ایران» را یکسره کرد. این مشرق کجا بوده است؟ صحبت از ماساژتها و اقوام سکائی می‌شود. از قضا طبری هم در یکی از روایات خود هنگامی که از جنگ‌های کیخسرو با تاتارها و ترک‌ها نام می‌برد، چنین گوید: «و ذکر عده من اولاد کبیه جد کیخسرو و الاکبر مع کیخسرو فی حرب الترك و ان ممن کان معه کی‌ارش بن کبیه و کان مملکا علی خوزستان و مایلیها من بابل و «کی‌به‌ارش» و کان مملکا کرمان و نواحیها...» ۵۸

با این حساب صحبت از جنگ‌های کوروش با ساکنین شرقی ترک‌نژاد ایرانی بوده است منتهی به کمک کیخسرو. ضمناً نام دیگری به صورت «کی‌به‌ارش» که نزدیک به کوروش است نیز در اینجا به چشم می‌خورد که حاکم کرمان بوده است.

در باب حمله کوروش به مشرق، آریان گوید: کوروش به قندهار و کابل لشکر کشید تا قبایل زاراینکا (زرنگ، سکاها، سیستانی‌ها) و تاتاغوس و هاردوواتیس را مطیع کند. این لشکرکشی‌های طویل بسیار پرخرج و پرهزینه بود. پارسی‌ها ناچار شدند از صحاری متعدد عبور کنند و مقاومت مردم مخالف و فراری را که جز گله‌های بز و چادرهای مختصر چیزی نداشتند از بین ببرند. «نثارک» گوید که کوروش قسمتی از سپاه خود را در صحاری بی‌آب گم کرد. این جنگ‌های خاوری که مدت شش سال طول کشید جزئیات آن هرگز بر ما معلوم نخواهد شد. ۵۹

در اینجا البته هر دو حمله اوایل حکومت او و حمله اواخر آن نام برده شده است. و احتمال دارد که در جزء آن آرام کردن طوایف مقیم بلوچستان و نواحی شرقی و جنوبی کرمان هم بوده باشد که صحرای بی‌شماری را پیموده است. به هر صورت کیفیت جنگ‌های شرقی معلوم نیست و به روایتی کوروش در یکی از این جنگ‌ها به دست ملکه ماساژتها به قتل رسید و بعداً جسد او را به پارس آوردند. ۶۰ به روایتی دیگر کوروش در پارس درگذشته است.

مطلب دیگری که باید بدان اشاره شود این است که نام کوروش، قبل از سلطنت، کلمه دیگری بوده و او بعداً آن را تغییر داده است. استرابون گوید: «اسم این شاه در ابتدا آگراواتس بود بعد او اسم خود را تغییر داده نام رود «کور» را که در نزدیکی تخت جمشید جاری است اتخاذ کرد.» ۶۱ البته قسمت دوم روایت استرابون مشکوک به نظر می‌آید

زیرا قاعدتاً نام رود کر باید از کوروش گرفته شده باشد نه بالعکس. اما این که نام کوروش قبل از حکومت آگرا داتس بوده است البته محملی داشته است.

این نام می‌تواند مرکب از کلمه اگرā gra باشد که در زبان‌های هند و اروپایی به معنی پیش و ابتدا و جلو است و بنابراین، اگر جزء دوم کلمه را «دات» فارسی بدانیم (که معنی قانون و عدل و داد می‌دهد) کلمه آگرا داتس درست مساوی همان کلمه «پیشداد» می‌شود. ۶۲

اما این تعبیر، اگر مربوط به این بود که نام کوروش بعد از سلطنت، آگرا داتس شده باشد بیشتر به ذهن نزدیک می‌آمد و با دادگری‌هایی که کوروش داشته و بنیان اصول و قوانینی که نهاده است بیشتر مناسب می‌بود. اما به هرحال مورد انکاری هم ندارد.

عقیده نگارنده این است که این نام می‌تواند صورت یکنام فارسی دیگر هم داشته باشد و آن باز مرکب از کلمه «آگرا» یعنی پیش و ابتدا و اول و جزء دوم «داده، زاده» فارسی است که این ترکیب معمولاً در اسامی فارسی که به یونانی درآمده به صورت datēs ضبط شده است. در صورت قبول این فرض، می‌توانیم بگوئیم کلمه آگرا داتس، معنی فرزند نخست می‌دهد و اولین فرزندی که برای خانواده کامبیز به دنیا آمده این نام را به او داده‌اند همچنان که ما امروز فرزند اول را «اکبر = بزرگ‌تر» نام می‌گذاریم. و این تعبیر برای کودکی که هنوز نام و نشانی ندارد و قانون و بدعتی ننهاده است مناسب‌تر می‌نماید.

ممکن هم هست که احتمال بدهیم که این نام ترکیبی از کلمه «آگیرا» (= آذر، آتش) و جزء دوم کلمه «زاده، داده» باشد بدان حساب، که آتش مورد احترام ایرانیان قدیم بوده است. باز توضیح این نکته لازم است که کلمه آگرا به معنی پیش و جلو در کلمات فارسی مشابه دارد و از آن جمله، کلمه «اگریث» است که نام برادر افراسیاب و مورد توجه ایرانیان بوده و بنا به تعبیر استاد پورداد معنی «کسی که گردونه او پیش‌تر از همه رفته باشد» می‌دهد، یعنی می‌توان آن را «پیشرو و پیشرفته» ترجمه کرد. ۶۳

جانشینان کوروش

در باب جانشینان کوروش، در تواریخ اسلامی مطالب مهمی نیست. از میان این جمع ابن خلدون تا حد بسیار صحیحی، سلاطین هخامنشی را ذکر می‌کند و بدین شرح: «قال ابن العمید فی ترتیب ملوک الفرس من بعد کی‌رش الی دارا آخرهم یقال انه ملک بعد کوروش ابنه قمبوسیوس ثمانیا و قیل تسعا و قیل ثنتین و عشرين سنه و قیل انه غزا مصر و استولی علیها ۶۴... و ملک بعده اریوش بن کستاسف هذا اسمردیوس ۶۵ المجوسی سنه واحده و قیل ثلاث عشره سنه و سمی مجوسیا لظهور زرادشت بدین المجوسیه فی ایامه ۶۶ ثم ملک اخشویرش بن داریوش عشرين سنه و کان وزیره همامان العملیقی ۶۷... ثم ملک من بعده ابنه ارطحشاشث ابن اخشویرش و یلقب بطویل الیدین و کانت امه من الیهود بنت اخت مردخای ۶۸ ثم ملک من بعده ارطحشاشث الثانی خمس سنین، و قیل احدى و ثلاثین... ۶۹

ثم ملک من بعد دار ابن الامه و یلقب الناکیش و قیل داریوش الیاریوس ملک سبع عشر سنه... ثم ملک من بعده

ارطحشاشث بن اخی کوروش، داریوش احدی عشره سنه... ثم ملک من بعده ابنه ارشیش بن ارطحشاشث... ثم ملک من بعده ابنه دار ابن ارشیش ۷۰ و استولی الاسکندر علی ملک فارس فی ایامه... ۷۱

این روایت ابن خلدون تا حد بسیار زیادی با روایات یونانی تطابق دارد خصوصاً سلسله سلاطین بسیار صحیح و مطابق است. ابوریحان، نام سلاطین ایرانی را که بر بابل حکومت کردند بدین صورت آورده است که تا حدی با روایات یونانی تطابق دارد: بلطشاصر، داریوش المادی الاول، کوروش بانی بیت المقدس، قومبسوس، داریوش، احشیرش، ارطحشست الاول، داریوش، ارطحشست الثانی، اخوس، فیرون، داریوش بن ارسرخ، اسکندربن میقدون البناء.

تولد و مرگ یک سردار

مرگ این سردار بزرگ ایران مانند تولدش مرموز و شگفت و در پرده‌ای از اسرار پوشیده است. چنانکه می‌دانیم مورخین یونانی داستان کودکی و پرورش کوروش را به صورت افسانه‌آمیزی نوشته‌اند که از همه مفصل‌تر روایت هرودت است. هرودت گوید: آستیاگ پادشاه ماد شبی خواب دید که از شکم دخترش ماندانا درخت تاکی برآمده و آسیا را فرا گرفت. معبرین گفتند از دخترت فرزندی به دنیا خواهد آمد که سلطنت را از تو خواهد ستاند، او تصمیم گرفت طفل نوزاد دخترش را بکشد. وزیر، طفل را به دست چوپانی مهرداد نام سپرد تا به قتل برسان. مهرداد زنی داشت «سپاکو» نام و در همان روزها طفلی مرده به دنیا آورده بود، او جریان سپردن طفل و امریه قتل او را به زن خود گفت و اظهار داشت که من طفل را گرفتم و با خود آوردم بدون این‌که بدانم پدر و مادر او چه کسانی هستند. با اینحال از مشاهده اشیاء زیرین و لباس‌های فاخری که در برداشت دچار حیرت بودم و بالاخره دانستم که از ماندانا است وقتی زن روپوش را کنار زد و آن نوزاد فربه و زیبا را مشاهده کرد گریستن آغاز کرد و التماس نمود که طفل را نکشد و چنین کردند و او را پروردند. بعدها که آستیاگ خبر یافت اولاً وزیرش را که سرپیچی از فرمان او کرده بود تنبیهی جان‌گزا کرد و سپس کوروش را به فارس فرستاد که نزد پدر و مادر خود برود و کوروش در آنجا حکومت یافت و لشکری فراهم کرد و بالاخره آستیاگ را نیز از میان برد. ۷۲

جالب این است که در روایات ما نیز، در همین زمانی که صحبت از کوروش به میان می‌آید - یعنی زمان حکومت بهمن و دخترش خمانی یا همای - چنین داستانی مربوط به یکی از شاهزادگان هست منتهی این شاهزاده را داراب نامیده‌اند، و اینک خلاصه‌ای از آن: «چون همای دختر بهمن بعد از مرگ بهمن به تخت بنشست، کودک اندر شکم او سه ماهه بود، چون شش ماه دیگر برآمد، بار بنهاد و پسری بیاورد. همای ترسید و گفت اگر این پسر را پیدا کنم، سپاه و رعیت ملک از من بستانند و به کودک دهند، دلش بار نداد... و این ملکه دختر بهمن آن پسر را به تابوتی نهاد... و اندر آن تابوت با او گوهرها و خواسته بسیار بنهاد... و آن تابوت را در رود کر که در اصطخر است اندر انداخت... ۷۳ و در تابوت استوار کرده بود... مردی بود آسیابان که او را پسری آمده و آن پسرش مرده و زنش بر آن پسر جزع و گریستن کرد، آن تابوتک به دست آسیابان افتاد، سرش باز کرد، آن خواسته دید و کودک ماهروی، زن را گفت: خدای تعالی مرا این کودک داد بدل آن کودک، بیا تا این را بیوریم، او را برگرفتند و همی پروردند... همای از پس حسرت آن کودکی می‌بود همیشه؛ خبر آوردند که فلان آسیابان کودک یافته است... چون بیست ساله شد همه ادب‌ها آموخته بود؛ همای او را بخواند و مر او را گفت: تو پسر منی، از پدر من بهمن و این ملک تراست. ۷۴

اما مرگ کوروش نیز خود داستانی پیچیده و مرموز دارد و هنوز پرده‌ای از ابهام بر آن پوشیده است. مورخین یونان خصوصاً هرودت گوید که کوروش در اواخر عمر به جنگ ماساگت‌ها، که قومی بودند در نواحی رود سیحون، رفت. گفتیم در روایات اسلامی نیز به این نکته اشاره شده بود که در زمان سلطنت گشتاسب و بهمن، ترکان نواحی شرقی و شمالی ایران شورش آورده و مرتباً شهر بلخ را تهدید می‌کردند «و نشست گشتاسب به بلخ بودی تا پادشاهی خویشتن از ترکان نگاه داشتی.» ۷۵ و حتی در یکی از جنگ‌های بعد از آن، بر بلخ نیز پیروز شده و درفش کاویان را هم از ایرانیان ربوده بودند.

ظاهر امر این است که دیگر سلطنت مشرقی ایران یعنی بلخ، با هجوم ترکان اضمحلال یافته و با بر تخت نشستن زنی از شاهزادگان یعنی همای، دیگر قدرتی در مشرق نبود. طبق روایت یونانیان: کوروش که در مغرب کارها را روبه‌راه کرده بود برای یکسره کردن کار مشرق و جلوگیری از هجوم قبایل ماساگت و سکاها به مشرق تاخت در این وقت بر این طوایف مهاجم زنی حکومت می‌کرد که «تومی ریس» نام داشت کوروش تا رود سیحون (آراکس) راند و از آن رود نیز گذشته و به پیغام ملکه که گفته بود: «شاه ماد، رها کن کارهایی که می‌کنی، چه نمی‌دانی نتیجه آنچه خواهد بود.» اعتنایی نکرد اما در این جنگ سپاهیان ایران شکست یافتند. ظاهراً در همین وقت خبر توطئه‌ای در غیاب کوروش از پایتخت (پارس) نیز به گوش او رسید و وضع او را مشوش‌تر کرد و پسر ملکه ماساگت‌ها نیز که در اسارت کوروش بود خودکشی کرد و بالنتیجه خشم و توحش طوایف مهاجم شدیدتر شد و در جنگ بعد، هنگام گریودار جنگ به قول کتزیاس کوروش از اسب به زیر افتاد و یکی از جنگی‌های هندی زوبینی به طرف او انداخت که به ران او آمد، او را بلند کرده به اردو بردند. کوروش پس از آن‌که وصایای خود را کرد به فاصله سه روز درگذشت.

بیشتر مورخین، غیر از کزنفون که بر طبق یک روایت مفصل مرگ او را عادی و در پارس دانسته است پایان زندگی او را در جنگ باسکاها نوشته‌اند. هرودت گوید: در همان میدان جنگ کوروش که زخم دیده بود درگذشت و جسدش در میدان ماند. تومی ریس امر کرد، مشکی از خون انسانی پر کنند و سپس جسد کوروش را یافته سر او را در مشک خون فرو کرد و خطاب به آن می‌گفت: «ای پادشاه با این‌که من زنده‌ام و سلاح به دست بر تو پیروز شده‌ام، اما تو که با خدعه و نیرنگ بر فرزند من دست یافتی در حقیقت مرا نابودی کردی، اکنون ترا از خونخواری سیر می‌کنم.»

این روایت هرودت، اگر صحیح باشد می‌تواند نتیجه یک روحیه انتقامجویانه دیگر از نوع انتقام آتش‌سوزی سارد و آتن و تخت جمشید - نیز باشد و این این است که بر طبق روایات ایرانی سال‌ها پیش از زمان کوروش - یعنی در زمان کیخسرو - که از اجداد پادشاهان بلخ مانند گشتاسب و لهراسب بود چنین رفتاری با پادشاه تورانیان (سکاها) کرده بودند، بدین معنی که پس از آن‌که افراسیاب بعد از جنگ‌های طولانی از برابر کیخسرو گریخت «او را یافتند و پیش کیخسرو آوردند. او را بند کرد و سه روز بازداشت... روز چهارم افراسیاب را پیش خواست و گفت: مرا بگوی که سیاوخش را به چه جهت کشتی؟ او هیچ سخن نگفتی. پس بفرمود تا بکشتندش مردی برخاست... و سر افراسیاب را ببرید اندر طشتی، همچنانکه سر سیاوش را بریده بودند و آن طشت پر خون شد و سوی کیخسرو آوردند و او دست به خون افراسیاب اندر کرد تا آرنج.» ۷۶ اگر تنها از جهت مرگ فرزند ملکه، رفتار خشن این زن را توجیه نکنیم، آیا نمی‌توان گفت که یک نوع رفتار انتقامجویانه او نسبت به خون یکی از اجداد دلیر و معروف خود نیز بوده باشد؟

حمل جنازه به پارس

در باب سرنوشت جسد کوروش، روایت هردوت گنگ است و سایر مورخین نیز نگفته‌اند که سپاهیان ایران در آن دشت‌های دور از پایتخت چگونه بازگشتند. احتمال دارد که جسد در جایی به امانت و یا به خاک سپرده شده باشد. می‌دانیم که پس از مرگ کوروش و خصوصاً پس از حرکت کمبوجیه به مصر، اوضاع پایتخت پریشان شد تا داریوش روی کار آمد و سال‌ها با شورش‌های داخلی جنگید و همه شهرهای مهم یعنی بابل و همدان و پارس و ولایات شمالی و غربی و مصر را آرام کرد، روایتی بس مؤثر هست که پس از ۲۰ سال که از مرگ کوروش می‌گذشت، به فرمان داریوش، جنازه کوروش را بدینگونه به پارس نقل کردند: «شش ساعت قبل از ورود جنازه به شهر پرسپولیس (تخت جمشید) داریوش با درباریان تا بیرون شهر به استقبال جنازه رفتند و جنازه را آوردند. نوازندگان در پیشاپیش مشایعین جنازه آهنگ‌های غم‌انگیز می‌نواختند. پشت سر آنان پیلان و شتران سپاه و سپس سه هزار تن از سربازان بدون سلاح راه می‌پیمودند. در این جمع سرداران پیری که در جنگ‌های کوروش شرکت داشتند حرکت می‌کردند پشت سر آنان گردونه باشکوه سلطنتی کوروش که دارای چهار مال بند بود و هشت اسب سپید با دهانه و یراق طلا بدان بسته بودند پیش می‌آمد. جسد بر روی این گردونه قرار داشت محافظین جسد و قراولان خاصه بر گرد جنازه حرکت می‌کردند و سرودهای خاص خورشید و بهرام می‌خواندند و در هر چند قدم یکبار می‌ایستادند و بخور می‌سوزاندند. تابوت طلایی در وسط گردونه قرار داشت.

تاج شاهنشاهی بر روی تابوت می‌درخشید. خروسی بر بالای گردونه پروبال زنان قرار داده شده بود. این علامت و شعار نیروهای جنگی کوروش بوده است ۷۷ پس از آن سپهسالار بر گردونه‌ای جنگی (رتبه) سوار بود و درفش خاص کوروش را در دست داشت. بعد از آن اشیاء و اثاثیه زرین و نفایس و ذخایری را که مخصوص کوروش بود - یک تاک از زر و مقداری ظروف و جامه‌های زرین - حرکت می‌دادند.

همین‌که نزدیک شهر رسیدند، داریوش ایستاد و مشایعین را امر به توقف داد و خود با چهره‌ای اندوهناک آرام بر فراز گردونه رفت و بر تابوت بوسه زد. لحظه‌ای چند گذشت. همه حاضران خاموش بودند و نفس‌ها حبس گردیده بود. قدرت شاهنشاهی عظیم در برابر ابهت شاهنشاهی در گذشته، سر تعظیم فرود می‌آورد. به فرمان داریوش، دروازه‌های قصر شاهی (تخت جمشید) را گشودند و جنازه را به قصر خاص بردند. تا سه شبانه‌روز مردم با احترام از برابر نعش می‌گذشتند و تاج‌های گل نثار می‌کردند و مؤبدان سرودهای مذهبی می‌خواندند. روز سوم که اشعه زرین آفتاب بر برج و باروهای کاخ با عظمت هخامنشی تابید، با همان تشریفات، جنازه را به طرف پارسه گرد - شهری که مورد علاقه خاص کوروش بود - حرکت دادند. بسیاری از مردمان دهات و قبایل پارسی برای شرکت در این مراسم سوگواری بر سر راه‌ها آمده بودند و گل و عود نثار می‌کردند.

در کنار رودخانه کوروش (کر) مرغزاری مصفا و خرم بود. در میان شاخه‌های درختان سبز و خرم آن بنای چهار گوشه ساخته بودند که دیوارهای آن از سنگ بود. هنگامی که نعش را می‌سپردند، پیران سالخورده و جوانان دلیر، یکصدا به عزای سردار خود پرداختند. در دخمه مسدود شد، ولی هنوز چشم‌ها بدان دوخته بود و کسی از فرط اندوه به خود نمی‌آمد که از آنجا دیده بردوزد. به اصرار داریوش، مشایعین، پس از اجرای مراسم مذهبی همگی بازگشتند و تنها چند موبد برای اجرای مراسم مذهبی باقی‌ماندند.» ۷۸

دویست سال بعد که اسکندر مقدونی، کاخ شاهی را به آتش کشید روزی به پارسه گرد آمد و بر سر مزار کوروش رفت

و خواست داخل مقبره شود، امر کرد در آن را گشودند. بعد از حرکت اسکندر به مشرق، بر اثر آشفتگی اوضاع تجمعات مقبره را از جواهر و اشیاء گرانبها و قالی‌ها ربودند ولی نتوانستند خود جسد را بدزدند. اسکندر پس از مراجعتش از راه بلوچستان به پارس، به پارسه گرد رفت و امر کرد آریستوبول به درون مقبره داخل شود و باقی‌مانده جسد کوروش را جمع کرده به جای خود بگذارد، بعد در مقبره را به امر او با خشت تیغه کردند و اسکندر این تیغه را مهر کرد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ایران باستان پیرنیا، ص ۳۸۱
- ۲- در باب وضع اجتماعی بابل و توجه کوروش به آن شهر رجوع کنید به مقاله نگارنده این کتاب در کتاب «قهرمانان تاریخ ایران» از انتشارات یونسکو - تهران ۱۳۴۲
- ۳- ایران باستان پیرنیا، ص ۲۷۴
- ۴- کوروش کبیر: ترجمه دکتر هدایتی ص ۱۵
- ۵- مسئله جالب توجه نجات معجزه‌آمیز کوروش در جنگ سارد است در آن ساعت که برق چکاچاک نیزه‌ها و شمشیرهای سواران ایرانی ولیدی چشم‌ها را خیره می‌کرد و دو سپاه در هم آویخته بودند و شمشیرهای آخته، پیکرها را از هم می‌شکافت و شیهه اسبان و غلغله سواران و گرد و خاک عظیم میدان، خاطره محشر را زنده می‌کرد، در این غوغا و هیاهو، ناگهان اسبی سواری لیدی را در زیر دست و پای خود به زمین کوفت. سوار لیدی پیش از آن‌که در زیر لگد اسب کوه‌پیکر خرد شود، خنجر خود را کشید و شکم اسب دهان را درید. اسب از شدت درد روی دو پا ایستاد و سوار خود را بر زمین افکند. برق تکمه‌های لباس سوار درخشید و یک سردار ایرانی متوجه شد که این سوار «کوروش» پادشاه و فرمانده سپاه ایران است. سربازان دشمن متوجه کوروش شدند لحظه‌ای حساس بود. سردار ایرانی فوراً از اسب پیاده شد و اسب خود را فداکارانه تقدیم کوروش کرد. کوروش به اصرار سردار، سوار بر اسب شد و دوباره به میدان آمد.
- از سرنوشت سرداری که از اسب پیاده شد و اسب خود را به کوروش سپرد اطلاعی نداریم حتماً سردار پیاده جان خود را باخته است، ولی در برابر این فداکاری، کوروش جنگ را برد یعنی سرنوشت تاریخ دنیا تغییر کرد. چنین فداکاری را در تاریخ، من فقط یکبار دیگر خوانده‌ام و آن زمانی است که محمد مظفر از امرای آل مظفر به جنگ اقوام نواحی جبال بارز و جیرفت کرمان رفته بود و در آنجا دچار چنین بلیه‌ای شد و یکی از سردارانش به نام پهلوان علیشاه بهی اسب خود را به محمد مظفر داد و خود کشته شد. ولی محمد مظفر نجات یافت. رجوع شود به تاریخ کرمان تصحیح و تحشیه از نگارنده ص ۱۹۲.
- ۶- روایت آلرشاندور
- ۷- این استوانه کوروش در بابل پیدا شده است.
- ۸- الکامل مدینه الحسنا و این ترجمه بلخ بامی (روشن) است.
- ۹- تاریخ الامم والملوک طبری، ج ۱ ص ۳۸۵
- ۱۰- از ترجمه بلعمی، ص ۶۴۱ تا ۶۴۵
- ۱۱- از ترجمه بلعمی، صفحات ۶۴۵-۶۵۵

- ۱۲- مروج الذهب، ص ۲۶
- ۱۳- ترجمه بلعمی، ص ۶۴۸
- ۱۴- بعضی نیز فقط به یک کمبوجیه و یک کوروش قبل از کوروش بزرگ قائلند.
- ۱۵- طبری: من ولد فیلم بن سام
- ۱۶- طبری: احشویرش بن کی‌رش جاماسب الملقب بالعالم و بهرام بن کی‌رش بن بشتاسب
- ۱۷- ترجمه بلعمی صفحه ۶۷۱
- ۱۸- البدء والتاریخ: بلطاشص
- ۱۹- ترجمه بلعمی ص ۶۷۴
- ۲۰- طبری، ج ۱، ص ۳۸۶
- ۲۱- ایضاً همان کتاب و همان صفحه
- ۲۲- تاریخ الامم والملوک ج ۱ صفحه ۴۰۷
- ۲۳- کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب والجم البربر و من عاصر هم من ذوی السلطان الاکبر ج ۲ ص ۱۰۸.
- ۲۴- تاریخ الامم والملوک ج ۱، ص ۳۸۶
- ۲۵- فارسنامه چاپ تهرانی ص ۴۳
- ۲۶- کتاب العبر، ج م، ص ۱۰۸
- ۲۷- همان کتاب، ص ۱۰۹
- ۲۸- مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۹.
- ۲۹- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۵۹.
- ۳۰- جلد ششم، ص ۲۷۶.
- ۳۱- صحیح: اولمردوخ، جریان تاریخی واقعه این است: در سال ۵۶۱ پس از بخت‌النصر فرزند ارشد اوایل مردوک جانشین او شد. ولی در سال بعد شورشیان او را خلع کردند و نرگال و سپس لابازی مردوک به حکومت رسید تا بالاخره نبونید در ۵۵۵ بر تخت نشست و به شهر تیما رفت و پسرش بالتازار (بلتشصر) جانشین او در شهر بود کوروش که بر او تاخت.
- ۳۲- کتاب العبر، ج ۲، ص ۱۰۸.
- ۳۳- آثار الباقیه چاپ لایپزیک، ص ۲۰.
- ۳۴- الکامل، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۳۵- قزوینی نیز در آثار البلاد (ص ۱۶۰) نام او را کوشک نوشته که ظاهراً اشتباه نساخ است.
- ۳۶- نزهه القلوب چاپ دبیر سیاقی، ص ۱۷.
- ۳۷- کتاب العبر، ج ۲، ص ۱۰۹.
- ۳۸- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۴۰۷.
- ۳۹- مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۹.
- ۴۰- فارسنامه، ص ۴۴.

- ۴۱- تاریخ گزیده چاپ لندن، ص ۹۸.
- ۴۲- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، چاپ برلین، ص ۲۸.
- ۴۳- مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۹.
- ۴۴- کتاب العبر، ج ۲، ص ۱۶۲.
- ۴۵- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۱۵.
- ۴۶- روضه الصفاء، ج ۱ احوال بهمن.
- ۴۷- در چاپ تهرانی - کیرش.
- ۴۸- لب التواریخ، ص ۴۱.
- ۴۹- حبیب اسیر چاپ خیام، ج ۱، ص ۱۳۶.
- ۵۰- تاریخ هردوت ترجمه دکتر هادی هدایتی، ج ۱، ص ۱۰۴ در ایران باستان آمده است که وقتی قاطری پادشاه لیدی شود، و به هر حال اصل مطلب یکی است.
- ۵۱- کوروش کبیر: ترجمه دکتر هدایتی، ص ۷۴.
- ۵۲- موافق روایت کزنفون، پدر کوروش - کامبیز از نژاد پرسه بوده است. این قوم یکی از طوایف شش گانه‌ای بود که در جنوب ایران سکونت داشته‌اند و به روایت هردوت عبارت بودند از پانتیاله‌ها، دروزی‌ها، ژرمنی‌ها، پرسه‌ایدها (پازار گادی‌ها) و ما ارافی‌ها و ماسپ‌ها (تاریخ هردوت ج ۱ ترجمه دکتر هادی هدایتی ص ۲۱۱)
- چندی قبل از آقای محمد محیط طباطبایی شنیدم که یکی از محققین عرب در باب این‌که آیا قومی به نام (بارز) در ایران هست یا خیر سؤال کرده بود و سؤال‌کننده تصور داشته است که قوم پارس همان قوم بارز بوده است. البته آقای محیط پاسخ داده بودند که چنین قومی هست و غیر از پارس است. اتفاقاً صاحب تاج المروس هم گوید: «و بارز بغرب کرمان. یجبال و به فسرالحديث المروی من ابی هریره: لا تقوم الساعة حتی تقتاتلوا ما ینتعلون الشعروهم البارزه».
- درباره این قوم که پیغمبر فرمود قیامت نخواهد آمد تا شما یا قومی که پای پوش از طناب و ریسمان دارند (بارزها) جنگ نکنید باز صاحب تاج العروس آرد: قال والذی رویناه فی کتاب البخاری عن ابی هریره سمعت رسول الله (ص) یقول «بین یدی الساعة تقتاتلون قوما نعالهم الشعر و هو هذا البارز...»
- و در تفسیر این قومی که پیغمبر گفت: می‌بینم الان شما اعراب را که می‌جنگید با قومی که پای‌پوش ریسمانی و موئین دارند و آنان قوم بارز هستند. همان کتاب اضافه می‌کند: «و قال سفیان مره هم اهل البارز (یعنی باهل بارز اهل فارس هکذا) هو بلغتهم و هکذا جاء فی لفظ الحديث کانه البدال السین زایا...» (از تاج العروس، ذیل برز) و لسان العرب، ص ۳۱۱.
- هیچ استعبادی ندارد، که این قوم پرسه‌ها همان طایفه پارز (= پاریز) بوده باشند که امروز هم در شعاب جبال بارز سکنی دارند و این کوهستان به همین نام معروف است و قومی بوده‌اند که همیشه از اطاعت ملوک بیرون بوده‌اند کریستن سن گوید: «نکته دیگری از اصلاحات لشکری خسرو اول (انوشیروان) هست که قبل از هر کس موسیواشتاین آن را دریافته است: پس از آن‌که کسری قوم کوهستانی موسوم به پاریز را که ساکن کرمان بودند به اطاعت درآورد بازماندگان آن‌ها را به قسمت‌های مختلف کشور انتقال داد و به آن‌ها مساکن عطا کرد و مجبور به خدمت سرباز نمود.» (از ایران در زمان ساسانیان، ترجمه مرحوم یاسمی، ص ۲۵۹) و طبری گوید: «واعظم ای

کسری) القتل فی امه یقال لها البارز و اجلی یقیهم من بلادهم واسکنهم مواضع من بلاد مملکه (طبری ج ۱، ص ۵۲۶) و باز همین طایفه بودند که سال‌ها تحت عنوان کبچ و قفص در برابر حمله عرب از مغرب مقاومت کردند و باز با معزالدوله و آل بویه جنگیدند و هم قاورد سلجوقی ریشه آن‌ها را از بن برآورد و همه آن‌ها را کشت و به قول تاریخ گزیده: «تا طفل را در گهواره زنده نگذاشت»

بنابر موقعیت و قرب مکانی قوم بارز (=پاریز) با پرسیه (که بعد از کوروش معروف شدند و شهر پارسه گرد مراکز آنان شد) هیچ استبعادی ندارد که قوم پارسه و پرسیه را همان قوم پاریز و بارز بدانیم در باب این طایفه رجوع شود به حواشی تاریخ کرمان وزیری مصحح نگارنده ص ۲۴ و ۶۶ و ۷۸ و صفحات دیگر.

۵۳- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۳۸۶.

۵۴- همان کتاب، ص ۳۸۷.

۵۵- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۱۵.

۵۶- مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۹.

۵۷- طبری، لقب کوروش را سپهبد بابل آورده و گوید «من لدن تخریب بخت نصر بیت المقدس انی حین عمران‌ها فی عهد کی‌رش‌بن اخشویرش اصبهبد بابل...» (تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۷۱۸) و باز همچنانکه قبلاً اشاره شد او را عامل بهمن دانسته است و تفسیر جالب طبری از کلمه بهمن است که گوید «و تفسیر بهمن بالعربیة: الحسن النیه» (ج ۱، ص ۴۰۶) و این درست معنی کلمه و هومن = بهمن فارسی یعنی «پاک نیت» است.

۵۸- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۳۶۶.

۵۹- کوروش کبیر، ترجمه دکتر هدایتی، ص ۲۴۷.

۶۰- در باب کیفیت حمل جنازه کوروش به پارس، رجوع کنید به مقاله نگارنده در مجله تهران مصور اردیبهشت سال ۱۳۲۷.

۶۱- ایران باستان پیرنیا، ص ۲۳۳.

۶۲- اشاره آقای ایرج فره‌وشی معلم فارسی باستان در دانشکده ادبیات به نگارنده.

۶۳- رجوع شود به جلد اول یشتها، ص ۲۰۹، ۲۱۱.

۶۴- قمبروسیوس (کمبوجیه) در سال ۵۲۳ ق م هنگامی که از مصر باز می‌گشت کشته شد. بنابراین حدود هفت سال حکومت کرده است.

۶۵- عبارت پریشان است و ظاهراً: و کان قبل هذا.

۶۶- اریوش (ص = داریوش) پس از (اسمردیس = بردیا) پسر کوروش شاه شد و بر گئومات مغ غلبه یافت اسمردیس نام برادر گئومات مغ هم بوده است گئومات قریب ۹ ماه حکومت کرد. رجوع کنید به مقاله نگارنده این مقدمه در مجله یغما شماره دی ماه ۱۳۴۱ تحت عنوان «گنہکاران بیگناه».

۶۷- در حکومت خشایارشا (اخشویرش)، هامان نام یهودی به وزارت رسیده که با یهود دشمنی داشته و به تحریک او، شاه فرمان قتل یهودیان را صادر کرده است ولی به وساطت «استر» اینکار انجام نگرفت و هامان نیز به قتل رسید.

۶۸- اردشیر درازدست (طویل الباع) ظاهراً این لقب را به علت بخشنده‌گی و قدرت و سطوت خود به دست آورده بود نه این‌که دستش آنقدر دراز باشد که به زانویش برسد، آنطور که مورخین گفته‌اند.

۶۹- بعد از اردشیر اول داریوش دوم و سپس اردشیر دوم به سلطنت رسیده است.

۷۰- این چند جمله تا حدی مغشوش است ولی به هرحال آخرین سلاطین هخامنشی داریوش پسر آرسام (آرسان) بوده است که ابن خلدون به صورت ارشیش آورده است.

۷۱- کتاب العبر... ج ۲ ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۷۲- ترجمه تاریخ هروث آقای دکتر هدایتی ج ۱ ص ۱۹۵ تا ۲۱۷ و ایران باستان پیرنیا ص ۲۳۳ تا ۲۴۰.

۷۳- بعضی، نه‌ری را که طفل بدان افکنده شده نهر بلخ دانسته‌اند و فردوسی رود فرات نوشته و نجات دهنده را گازی دانسته و جریان جا دادن طفل را به دست مادر و دایه در صندوق چنین گوید:

یکی خوب صندوق از چوب خشک بکرد و گرفتند در قیر و مشک

درون نرم کردش به دیبای روم بر آلوده بیرون اودبق و موم

بزیز اندرش بستر خواب کرد میانش پر از در خوشاب کرد

بسی زر سرخ اندرو ریختند عقیق و زبرجد بر آمیختند

به بستند یک گوهر شاهوار بازوی آن کودک شیرخوار

بدانکه که شد کودک از خواب مست خروشان بشد دایه چربدست

نهادش به صندوق در نرم نرم به چینی پرندش بپوشید گرم

ببردند صندوق را نیم شب یکی بر دگر نیز نگشاد لب

ز پیش همایش برون تاختند به آب فرات اندر انداختند

(شاهنامه، ج ۳، ص ۳۲۱)

اما روایت بلعمی در انداختن این طفل به رود کر، با شباهتی که با داستان کودکی کوروش دارد و از جهت نام کوروش خود قابل تأمل است.

۷۴- ترجمه طبری بلعمی، ص ۶۸۹ و ۶۹۰ و ابن اثیر ج ۱ ص ۱۲۰.

۷۵- ترجمه بلعمی، ص ۶۵۷.

۷۶- ترجمه بلعمی، ص ۶۱۶.

۷۷- شاید این‌که در تورات، کوروش، عقاب شرق خوانده شده است به همین مناسبت بوده باشد.

۷۸- قسمتی از مقاله نگارنده در مجله تهران مصور ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷.

* این مقاله پیشتر در شماره ۱۱ مجله بررسی‌های تاریخی (دی ماه ۱۳۴۶) منتشر شده بود.

برگرفته شده از تارنگار تاریخ ایرانی / <http://tarikhirani.ir>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «کوروش بزرگ در روایات تاریخ نگران ایرانی - محمد ابراهیم باستانی پاریزی»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1772/pdf/کوروش-بزرگ-در-روایات-ایرانی-محمد-ابراهی.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵